

www.ketab.ir



شعر آینده‌ها

محمد جوادی

جاستین کرونین

سرشناسه: کرونین، جاستین Cronin, Justin
عنوان و نام پدیدآور: شهر آینه/آیه جاستین کرونین؛ محمد جوادی.
مشخصات نشر: تهران: کتابسرای تندیس، ۱۴۰۳.
مشخصات ظاهری: ۹۰۰ ص. ۵/۲۱؛ ۵/۲۱ م.
شابک دوره: ۹۶۹-۹۶۸-۹۶۷-۹۶۶-۹۶۵-۹۶۴-۹۶۳-۹۶۲-۹۶۱-۹۶۰-۹۵۹-۹۵۸-۹۵۷-۹۵۶-۹۵۵-۹۵۴-۹۵۳-۹۵۲-۹۵۱-۹۵۰-۹۴۹-۹۴۸-۹۴۷-۹۴۶-۹۴۵-۹۴۴-۹۴۳-۹۴۲-۹۴۱-۹۴۰-۹۳۹-۹۳۸-۹۳۷-۹۳۶-۹۳۵-۹۳۴-۹۳۳-۹۳۲-۹۳۱-۹۳۰-۹۲۹-۹۲۸-۹۲۷-۹۲۶-۹۲۵-۹۲۴-۹۲۳-۹۲۲-۹۲۱-۹۲۰-۹۱۹-۹۱۸-۹۱۷-۹۱۶-۹۱۵-۹۱۴-۹۱۳-۹۱۲-۹۱۱-۹۱۰-۹۰۹-۹۰۸-۹۰۷-۹۰۶-۹۰۵-۹۰۴-۹۰۳-۹۰۲-۹۰۱-۹۰۰-۸۹۹-۸۹۸-۸۹۷-۸۹۶-۸۹۵-۸۹۴-۸۹۳-۸۹۲-۸۹۱-۸۹۰-۸۸۹-۸۸۸-۸۸۷-۸۸۶-۸۸۵-۸۸۴-۸۸۳-۸۸۲-۸۸۱-۸۸۰-۸۷۹-۸۷۸-۸۷۷-۸۷۶-۸۷۵-۸۷۴-۸۷۳-۸۷۲-۸۷۱-۸۷۰-۸۶۹-۸۶۸-۸۶۷-۸۶۶-۸۶۵-۸۶۴-۸۶۳-۸۶۲-۸۶۱-۸۶۰-۸۵۹-۸۵۸-۸۵۷-۸۵۶-۸۵۵-۸۵۴-۸۵۳-۸۵۲-۸۵۱-۸۵۰-۸۴۹-۸۴۸-۸۴۷-۸۴۶-۸۴۵-۸۴۴-۸۴۳-۸۴۲-۸۴۱-۸۴۰-۸۳۹-۸۳۸-۸۳۷-۸۳۶-۸۳۵-۸۳۴-۸۳۳-۸۳۲-۸۳۱-۸۳۰-۸۲۹-۸۲۸-۸۲۷-۸۲۶-۸۲۵-۸۲۴-۸۲۳-۸۲۲-۸۲۱-۸۲۰-۸۱۹-۸۱۸-۸۱۷-۸۱۶-۸۱۵-۸۱۴-۸۱۳-۸۱۲-۸۱۱-۸۱۰-۸۰۹-۸۰۸-۸۰۷-۸۰۶-۸۰۵-۸۰۴-۸۰۳-۸۰۲-۸۰۱-۸۰۰-۷۹۹-۷۹۸-۷۹۷-۷۹۶-۷۹۵-۷۹۴-۷۹۳-۷۹۲-۷۹۱-۷۹۰-۷۸۹-۷۸۸-۷۸۷-۷۸۶-۷۸۵-۷۸۴-۷۸۳-۷۸۲-۷۸۱-۷۸۰-۷۷۹-۷۷۸-۷۷۷-۷۷۶-۷۷۵-۷۷۴-۷۷۳-۷۷۲-۷۷۱-۷۷۰-۷۶۹-۷۶۸-۷۶۷-۷۶۶-۷۶۵-۷۶۴-۷۶۳-۷۶۲-۷۶۱-۷۶۰-۷۵۹-۷۵۸-۷۵۷-۷۵۶-۷۵۵-۷۵۴-۷۵۳-۷۵۲-۷۵۱-۷۵۰-۷۴۹-۷۴۸-۷۴۷-۷۴۶-۷۴۵-۷۴۴-۷۴۳-۷۴۲-۷۴۱-۷۴۰-۷۳۹-۷۳۸-۷۳۷-۷۳۶-۷۳۵-۷۳۴-۷۳۳-۷۳۲-۷۳۱-۷۳۰-۷۲۹-۷۲۸-۷۲۷-۷۲۶-۷۲۵-۷۲۴-۷۲۳-۷۲۲-۷۲۱-۷۲۰-۷۱۹-۷۱۸-۷۱۷-۷۱۶-۷۱۵-۷۱۴-۷۱۳-۷۱۲-۷۱۱-۷۱۰-۷۰۹-۷۰۸-۷۰۷-۷۰۶-۷۰۵-۷۰۴-۷۰۳-۷۰۲-۷۰۱-۷۰۰-۶۹۹-۶۹۸-۶۹۷-۶۹۶-۶۹۵-۶۹۴-۶۹۳-۶۹۲-۶۹۱-۶۹۰-۶۸۹-۶۸۸-۶۸۷-۶۸۶-۶۸۵-۶۸۴-۶۸۳-۶۸۲-۶۸۱-۶۸۰-۶۷۹-۶۷۸-۶۷۷-۶۷۶-۶۷۵-۶۷۴-۶۷۳-۶۷۲-۶۷۱-۶۷۰-۶۶۹-۶۶۸-۶۶۷-۶۶۶-۶۶۵-۶۶۴-۶۶۳-۶۶۲-۶۶۱-۶۶۰-۶۵۹-۶۵۸-۶۵۷-۶۵۶-۶۵۵-۶۵۴-۶۵۳-۶۵۲-۶۵۱-۶۵۰-۶۴۹-۶۴۸-۶۴۷-۶۴۶-۶۴۵-۶۴۴-۶۴۳-۶۴۲-۶۴۱-۶۴۰-۶۳۹-۶۳۸-۶۳۷-۶۳۶-۶۳۵-۶۳۴-۶۳۳-۶۳۲-۶۳۱-۶۳۰-۶۲۹-۶۲۸-۶۲۷-۶۲۶-۶۲۵-۶۲۴-۶۲۳-۶۲۲-۶۲۱-۶۲۰-۶۱۹-۶۱۸-۶۱۷-۶۱۶-۶۱۵-۶۱۴-۶۱۳-۶۱۲-۶۱۱-۶۱۰-۶۰۹-۶۰۸-۶۰۷-۶۰۶-۶۰۵-۶۰۴-۶۰۳-۶۰۲-۶۰۱-۶۰۰-۵۹۹-۵۹۸-۵۹۷-۵۹۶-۵۹۵-۵۹۴-۵۹۳-۵۹۲-۵۹۱-۵۹۰-۵۸۹-۵۸۸-۵۸۷-۵۸۶-۵۸۵-۵۸۴-۵۸۳-۵۸۲-۵۸۱-۵۸۰-۵۷۹-۵۷۸-۵۷۷-۵۷۶-۵۷۵-۵۷۴-۵۷۳-۵۷۲-۵۷۱-۵۷۰-۵۶۹-۵۶۸-۵۶۷-۵۶۶-۵۶۵-۵۶۴-۵۶۳-۵۶۲-۵۶۱-۵۶۰-۵۵۹-۵۵۸-۵۵۷-۵۵۶-۵۵۵-۵۵۴-۵۵۳-۵۵۲-۵۵۱-۵۵۰-۵۴۹-۵۴۸-۵۴۷-۵۴۶-۵۴۵-۵۴۴-۵۴۳-۵۴۲-۵۴۱-۵۴۰-۵۳۹-۵۳۸-۵۳۷-۵۳۶-۵۳۵-۵۳۴-۵۳۳-۵۳۲-۵۳۱-۵۳۰-۵۲۹-۵۲۸-۵۲۷-۵۲۶-۵۲۵-۵۲۴-۵۲۳-۵۲۲-۵۲۱-۵۲۰-۵۱۹-۵۱۸-۵۱۷-۵۱۶-۵۱۵-۵۱۴-۵۱۳-۵۱۲-۵۱۱-۵۱۰-۵۰۹-۵۰۸-۵۰۷-۵۰۶-۵۰۵-۵۰۴-۵۰۳-۵۰۲-۵۰۱-۵۰۰-۴۹۹-۴۹۸-۴۹۷-۴۹۶-۴۹۵-۴۹۴-۴۹۳-۴۹۲-۴۹۱-۴۹۰-۴۸۹-۴۸۸-۴۸۷-۴۸۶-۴۸۵-۴۸۴-۴۸۳-۴۸۲-۴۸۱-۴۸۰-۴۷۹-۴۷۸-۴۷۷-۴۷۶-۴۷۵-۴۷۴-۴۷۳-۴۷۲-۴۷۱-۴۷۰-۴۶۹-۴۶۸-۴۶۷-۴۶۶-۴۶۵-۴۶۴-۴۶۳-۴۶۲-۴۶۱-۴۶۰-۴۵۹-۴۵۸-۴۵۷-۴۵۶-۴۵۵-۴۵۴-۴۵۳-۴۵۲-۴۵۱-۴۵۰-۴۴۹-۴۴۸-۴۴۷-۴۴۶-۴۴۵-۴۴۴-۴۴۳-۴۴۲-۴۴۱-۴۴۰-۴۳۹-۴۳۸-۴۳۷-۴۳۶-۴۳۵-۴۳۴-۴۳۳-۴۳۲-۴۳۱-۴۳۰-۴۲۹-۴۲۸-۴۲۷-۴۲۶-۴۲۵-۴۲۴-۴۲۳-۴۲۲-۴۲۱-۴۲۰-۴۱۹-۴۱۸-۴۱۷-۴۱۶-۴۱۵-۴۱۴-۴۱۳-۴۱۲-۴۱۱-۴۱۰-۴۰۹-۴۰۸-۴۰۷-۴۰۶-۴۰۵-۴۰۴-۴۰۳-۴۰۲-۴۰۱-



شهر آینه ها (کتاب سوم)
نویسنده: جاستین کرونین
مترجم: محمد جوادی
چاپ اول: زمستان ۱۴۰۳
شمارگان: ۱۵۰
چاپ و صحافی: توسکا
شابک دوره: ۹۶۹-۱۸۲-۶۰۰-۹۷۸ ج ۳: ۹-۹۵۲-۱۸۲-۶۰۰-۹۷۸
قیمت: ۱۲۵۰۰۰۰ تومان

تمام حقوق محفوظ است. هیچ بخشی از این کتاب، بدون اجازه‌ی مکتوب ناشر، قابل تکثیر یا تولید مجدد به هیچ شکلی، از جمله چاپ، فتوکپی، انتشار الکترونیکی، فیلم و صدا نیست. این اثر تحت پوشش قانون حمایت از مؤلفان و مصنفان ایران قرار دارد.

پیشگفتار

جاستین کرونین نویسنده‌ای اهل نیوانگلند^۱ آمریکا است. او در دانشگاه رایس^۲ در تگزاس نویسندگی تدریس می‌کند. کرونین در بیست‌وشش سال فعالیتش مجموعاً شش رمان و مجموعه داستان نوشته و جوایزی نظیر جایزه همینگوی را به دست آورده است. حجیم‌ترین و مطرح‌ترین کتاب این نویسنده سه‌گانه‌ی گذرگاه نام دارد که نگارش آن ده سال طول کشیده است. بخش‌های اول و دوم با نام‌های گذرگاه و دوازده در سال ۲۰۱۰ و ۲۰۱۲ منتشر شد. این مجموعه، در فهرست پرفروش‌ترین کتاب‌های جهان قرار گرفته و تحسین نویسندگان در ژانر وحشت و تخیلی از جمله استیون کینگ^۳ را برانگیخته و از آن به عنوان یکی از موفق‌ترین مجموعه آثار فانتزی تخیلی یاد می‌کند. این مجموعه را که پرفروش‌ترین سه‌گانه‌ی نیویورک تایمز است در ایران نیز، انتشارات کتاب‌سرای تندیس، در سال‌های ۱۳۹۲ و ۱۳۹۳ به چاپ رساند و با استقبال مخاطبان مواجه شد. رمان شهر آینه‌ها بخش سوم از سه‌گانه‌ی گذرگاه است که سال ۲۰۱۶ منتشر شد.

ایده‌ی داستان در سال ۲۰۰۶ به پیشنهاد دختر نویسنده در ذهن او شکل می‌گیرد. جاستین کرونین در این سه‌گانه، از فضا‌های واقعی در قاره‌ی آمریکا بهره برده و به منظور توصیف دقیق‌تر جزئیات رمان، در تمامی این مکان‌ها حضور پیدا کرده است. سه‌گانه‌ی گذرگاه را می‌توان در

1. New England
2. Rice
3. Stephen King

ژانرهای وحشت، علمی-تخیلی و فانتزی قرار داد. داستان، بازگوکننده‌ی روایتی است از حقیقت تلخ انسانِ امروزی در سلطه بر همه چیز و رسیدن به قدرت مطلق. همچون داستان‌های ژول ورن که زمانی غیرواقعی به نظر می‌رسید این مجموعه به نوعی هشدار به انسان‌ها است.

شرکت فیلم‌سازی فاکس ۲۰۰۰، امتیاز ساخت فیلم براساس این سه‌گانه را پیش از انتشار کتاب اول خریداری کرده است. اما به گفته‌ی نویسنده به دلیل وجود شخصیت‌ها و فضاهای متعدد، تصمیم گرفته شده سریالی در چند فصل تهیه شود که می‌تواند جذابیت بیشتری را نسبت به فیلم ایجاد نماید.

در ترجمه‌ی رمان شهر آینه‌ها، همچون دو بخش قبل، مهم‌ترین چالش پیش‌رو، سبک نویسنده در استفاده از جمله‌های بلند است. سعی شده در ترجمه‌ی چنین جمله‌هایی ضمن حفظ سبک نویسنده، جمله‌های فارسی جذاب و روان باشد که بی‌شک، با توجه به تفاوت ساختاری زبان مبدأ و مقصد، کاری وقت‌گیر و نیازمند تسلط بر نوع روایت و معادل‌های فارسی بود. پرش‌های زمانی، شخصیت‌های متعدد که در دو کتاب قبل هم هستند، و هماهنگی نام‌ها و اصطلاح‌ها، تلفظ‌ها و لحن محاوره‌ای گفت و گوها در هر سه کتاب، ترجمه‌ی شهر آینه‌ها را به کاری زمان‌بر تبدیل کرد. موضوع مهم دیگر در برگردان این رمان ابهام زمانی در استفاده از وقایع کاملاً درهم‌تنیده برمی‌گردد؛ طوری که داستان با کنار هم گذاشتن هر سه کتاب کامل می‌شود. در برخی قسمت‌ها، روایت به شکلی مبهم از زمان حال به گذشته می‌رود و ذهن خواننده را درگیر می‌کند. بر خلاف رمان گذرگاه، این تغییرهای زمانی گسترده با بازه‌های کوتاه همراه شده و با فلاش‌بک‌های متعدد، تعلیق و پیچیدگی رمان را دوچندان کرده است. می‌توان گفت رمان شهر آینه‌ها در کنار پیش‌بردن داستان ناتمام دو قسمت قبل، و تجزیه و تحلیل شخصیت‌ها، به آینده‌ای دور اشاره می‌کند. به‌طور کلی، داستان در کنار سیر خطی خود، از نوعی جریان سیال ذهن نیز بهره می‌گیرد.

نویسنده در ابتدای این رمان، بخشی را با عنوان پیش‌درآمد، با روایتی ادبی آورده که خلاصه‌ای از ماجراهای اتفاق افتاده در کتاب قبلی، رمان دوازده، است. نکته‌ی مهم اینکه در بخش پیش‌درآمد، داستان از فصل پنجم شروع می‌شود که ادامه‌ی چهار فصل قبلی در رمان

جاستین کرونین ۷

دوازده است. به این ترتیب فصل یک تا چهار پیش درآمدِ رمان دوازده خلاصه‌ای از کتاب اول، رمان گذرگاه، و فصل پنج تا هشت پیش درآمدِ رمان شهر آینه‌ها خلاصه‌ای از کتاب دوم رمان دوازده است.

در پایان جا دارد از دوست همیشه همراهم، روزبه افتخاری قدردانی کنم که با پیشنهادهای سازنده‌اش همواره در کنارم بوده است.

www.ketab.ir

پیش درآمد

از نوشته های اولین ثبت کننده («کتاب دوازده») ارائه شده در سومین کنفرانس جهانی در زمان قرنطینه ی آمریکای شمالی مرکز مطالعات فرهنگ ها و تقابلی های انسانی دانشگاه نیوساوت ولز، جمهوری هند - استرالیایی ۲۱-۱۶ آوریل، سال ۱۰۰۳ پس از انتشار ویروس

[بخشی از متن آغازین]

فصل پنجم

و چنین شد که امی^۱ و یارانش به کرویل^۲ بازگشتند، مکانی در تگزاس. و آن جا فهمیدند که سه نفر از همراهانشان ناپدید شده اند. آن ها تنو^۳، همسرش ماسامی^۴، و سارا بودند که او را سارا شفا دهنده می خواندند، همسر هالیس^۵. چراکه ارتش بزرگی از ویروسی ها، رازول^۶ را، که در آن پناه گرفته بودند محاصره کرده و همه را کشته بودند. تنها دو نفر از همراهان جان سالم به در برده بودند. و

1. Amy
2. Kerrville
3. Theo
4. Mausami
5. Hollis
6. Roswell

آن‌ها هالیس نیرومند، همسر سارا، و کالب، پسر تنو و ماسامی بودند. و به خاطر از دست دادن دوستانشان، آن‌ها را اندوهی بزرگ درگرفت. و در کیویل، امی رفت تا با خواهران راهبه زندگی کند که خدمتگزاران خداوند بودند. و کالب نیز همراهش رفت تا امی از او مراقبت کند. و در همان زمان آلیشا، که به آلیشا شمشیرزن معروف بود، و پیتر، مرد روزها، به لشکر اکتشافی پیوستند که سربازان تگزاس بودند. و رفتند تا دوازده نفر را پیدا کنند. چراکه فهمیده بودند اگر هرکدام از دوازده نفر را بکشند، توده‌ی عظیم آن‌ها نیز کشته خواهند شد و ارواحشان به خداوند خواهد پیوست. و نبردهای بسیاری درگرفت؛ و جان‌های بسیاری گرفته شد. اما نه توانستند کسی از آن دوازده نفر را هلاک کنند و نه مکان زندگی هیچ‌کدام را پیدا کنند؛ چراکه در آن زمان، اراده‌ی خداوند بر این قرار گرفته بود. و این چنین سال‌ها گذشت؛ پنج سال در مجموع. و پس از این زمان، امی نشانه‌ای دریافت کرد؛ نشانه‌ای که یک رؤیا بود. و در این رؤیا، ولگاست، به صورت مردی بر او ظاهر شد. و ولگاست گفت: «سرور من در انتظار توست؛ در کشتی عظیم زندگی می‌کند. زمین در آستانه‌ی تغییر است. و من به زودی نزد تو خواهم آمد تا راه را نشانت بدهم.» و آن مرد، کارتر^۱ بود، دوازدهمین از دوازده نفر؛ او را کمتر اندوهگین می‌خواندند؛ مردی بی‌گناه در نسل خود و محبوب خداوند. و این چنین، امی به انتظار بازگشت ولگاست نشست.

فصل ششم

اما در همان زمان، شهر دیگری از انسان‌ها، در آیوا قرار داشت. شهری که میهن خوانده می‌شد. و در این مکان گونه‌ای از انسان‌ها زندگی می‌کردند که از خون یک ویروسی نوشیده بودند تا جاودانه شوند و بر نسل‌ها حکم برانند. و آن‌ها را چشم قرمز می‌نامیدند. بزرگ‌ترین آن‌ها مدیر گیلدر^۲ بود؛ مردی از روزگار گذشته. و ویروسی که از او تغذیه می‌کردند گری^۳ بود، که سرچشمه خوانده می‌شد.

1. Caleb
2. Alicia
3. Wolgast
4. Carter
5. Guilder the Director
6. Grey

چراکه در خونش، بذر مورد صفر^۱ بود، پدر دوازده نفر. و گری در زنجیر بود و رنج بسیار می‌کشید.

و در آن مکان مردمان همچون بردگان زندگی می‌کردند و به چشم قمرزها خدمت می‌کردند تا هرآنچه آن‌ها می‌خواهند انجام دهند. و یکی از این بردگان سارا شفا دهنده بود. او را در رازول اسیر گرفته بودند و دوستانش بی‌خبر از وجود او. و سارا دختری داشت به نام کیت^۲؛ اما کودک را از او گرفته بودند. چشم قمرزها به سارا گفته بودند که فرزندش مرده و او را اندوهی بزرگ دربرگرفته بود. و چنین بود که کودک را به زنی از چشم قمرزها سپرده بودند. و این زن لایلا^۳ بود، همسر ولگاست.

دختر لایلا در روزگار گذشته مرده بود؛ و با وجود گذشت زمان طولانی، اندوه آن هنوز در ذهنش زنده بود. زخمی که با حضور کیت آرام می‌گرفت؛ چراکه فکر می‌کرد همان دختری است که از دست داده.

و چنین شد که برخی از اهالی میهن علیه ستمگران قیام کردند؛ آن‌ها را شورشی می‌خواندند. و سارا به آن‌ها پیوست. و او را پیش لایلا فرستادند تا در گنبد خدمت کند؛ جایی که چشم قمرزها زندگی می‌کردند. و می‌خواستند که او راه و رسمشان را یاد بگیرد. و آن جا فهمید که دخترش زنده است.

و در همان زمان، آلیشا و پیتر لانه‌ی مارتینز^۴ را در کالزبده پیدا کردند، دهمین از دوازده نفر. و در آن جا با توده‌ی عظیم او جنگیدند. اما مارتینز را پیدا نکردند چراکه گریخته بود.

مورد صفر به مدیر گیلدر دستور داده بود دژی مستحکم بسازد تا دوازده نفر در آن اقامت کنند و از خون حیوانات و اهالی میهن بنوشند. چراکه توده‌ی عظیم آن‌ها تقریباً هر جنبنده‌ای را در زمین از بین برده و همه چیز را به تباهی کشانده بودند. جایی که دیگر نه مکان زندگی انسان بود، نه ویروسی و نه هیچ نوعی از حیوانات.

در پیروی از این دستور، دوازده نفر به توده‌ی عظیمشان دستور دادند تا لانه‌های تاریکشان را ترک کنند؛ و آن‌ها مردند. و این اتفاق را پوست اندازی^۵ خواندند. و دوازده نفر سفرشان را به طرف میهن آغاز کردند، سفری طولانی، کیلومترها راه؛

1. Zero

2. Kate

3. Lila

4. Martínez

5. Carlsbad

6. Casting Off

باشد که بر زمین حکم برانند.

فصل هفتم

اما یکی، از مورد صفر پیروی نکرد؛ و او کارتر اندوهگین بود، دوازدهمین از دوازده نفر. و او به ولگاست فرمان داده بود که امی را به مکان اقامتش هدایت کند و گفته بود که آن دو باید علیه همقطاران او به هم پیوندند.

و امی به پیروی از دستور او، کرویل را به مقصد هیوستون ترک کرد. لوش^۱ و فادار نیز همراهش بود؛ انسانی بی‌گناه در پیشگاه خداوند.

و در هیوستون، امی کشتی را پیدا کرد که نامش ناوگان دریانورد شورون^۲ بود و کارتر در آن زندگی می‌کرد. و بین آن‌ها صحبت‌های زیادی گفته شد. و وقتی امی بیرون آمد، دیگر نه یک دختر کوچک، که یک زن بود. آنگاه در کنار لوش و فادار به طرف میهن به راه افتاد تا با دوازده نفر بجنگد.

و در همان زمان پیش، مرد روزها؛ و مایکل که او را مایکل زیرک می‌خواندند؛ و هالیس، همسر سارا هم به طرف میهن به راه افتادند تا ببینند آن‌جا چه چیزی پیدا می‌کنند. چراکه فهمیده بودند سارا آن‌جا اسیر است و بسیاری دیگر نیز. و دو همراه دیگر داشتند. اولی لور^۳ بود، لور خلیبان. و دومی، جنایتکاری به نام تیفتی^۴ گانگستر.

و در همان زمان آلیشا هم به طرف آیوا رفت؛ در جست‌وجوی مارتینز، دهمین از دوازده نفر، سوگند خورده بود نابودش کند. مارتینز شرورترین آن شیاطین بود، قاتل بسیاری از زنان و بلایی روی زمین.

آلیشا را در میهن اسیر کردند. و او به دست چشم‌قرمزها و خدمتگزارانشان مزی^۵ خوانده می‌شدند رنج بسیار کشید. و بدترین مزی لقبش نکبتی بود. اما آلیشا نیرومند بود و تسلیم نشد.

و یک شب، وقتی نکبتی به سلولش آمد تا دوباره نیت‌های پلیدش را پیش ببرد آلیشا گفت: «زنجرهایم را آزاد کن تا بهتر لذت ببری.» و بعد زنجرهایش را به دور گردن او پیچید و به این ترتیب آن مرد را نابود کرد. آنگاه با کشتن بسیاری دیگر، فرار کرد.

1. Lucius

2. Chevron

3. Lore

4. Tifty

و امی بیرون از دیوارهای میهن بر آلیشا ظاهر شد. و آلیشا دید که امی هم در جسم و هم در ذهن، زنی بالغ شده است. و امی او را تسلی داد؛ چراکه آن‌ها خواهران خونی بودند.

اما آلیشا رازی داشت؛ و این راز عطش خون بود. بذر دوازده نفر در درونش قدرت می‌گرفت و او را به ویروسی تبدیل می‌کرد. و این موضوع قلبش را می‌آزرد چراکه او یارانش را بسیار دوست می‌داشت و نمی‌خواست از آن‌ها جدا شود.

و در همان زمان، هویت سارا بر چشم قرمزها آشکار شد؛ و او را اسیر کردند و رنج بسیار دید. مدیر گیلدر می‌خواست همه‌ی کسانی که علیه او شورش می‌کردند، خشم او را به شدیدترین شکل ممکن ببینند.

اما ساعت بیداری نزدیک بود. امی و آلیشا به شورش‌ها پیوستند تا در کنار آن‌ها با چشم قرمزها بجنگند. و برآن شدند که مردم میهن را آزاد و دوازده نفر را نابود کنند و سارا را هم نجات دهند.

فصل هشتم

و پیتر و همراهانش به آلبا رسیدند و به این ترتیب در کنار هم جمع شدند و نیروی قدرتمندی ساختند. و او همه نیرومندتر امی بود.

امی خود را به چشم قرمزها تسلیم کرده و گفته بود: «من رهبر شورش‌ها هستم. هر چه می‌خواهید با من بکنید.» نقشه‌ی او این بود که گیلدر، از روی خشم، دوازده نفر را برای کشتن او آزاد کند.

و همان شد که امی پیش‌بینی کرده بود. ساعت اعدام فرا رسید. مکانش در استادیوم بود، آمفی‌تئاتری بزرگ از روزگار گذشته؛ تا مردم میهن بتوانند نمایش را ببینند.

و آلیشا و دیگران خود را در آن‌جا مخفی کردند تا وقتی دوازده نفر رسیدند، به روی آن‌ها و نیز به روی چشم قرمزها سلاح بکشند.

و امی را در برابر جمعیت آوردند، او در زنجیر بود. او را بر چارچوبی فلزی آماده‌ی دار زدن کردند. و گیلدر از رنج او لذتی عظیم می‌برد و جمعیت را تشویق می‌کرد تا آن‌ها هم لذت ببرند.

اما امی به او اجازه نداد تا لذت ببرد. و گیلدر به دوازده نفر فرمان داد تا او را نابود کنند و به این ترتیب جمعیت قدرت گیلدر را ببینند و در برابرش سر تعظیم فرود بیاورند.

اما امی دید که تنها نیست؛ و لگاست در میان دوازده نفر بود. او به جای کارتر

آمده بود تا از امی محافظت کند. و امی به دوازده نفر گفت:
 «سلام بر شما برادران. من امی هستم، خواهر شما.» و دیگر هیچ نگفت.
 و آنگاه شروع کرد به لرزیدن. جسمش به نوری روشن تبدیل شد که تاریکی را
 در هم می شکست. و با غرشی سهمگین به یکی از آن‌ها تبدیل شد؛ هبستی
 و بیروسی اما با شکوه و وقار. همچون دری نجات‌بخش در تاریکی. و یکی از
 آن‌ها که شاهد بودند پیتربود، و دیگری آلیشا و سومی لوشس، و بسیاری دیگر
 نیز.

و زنجیرها پاره شدند و نبردی عظیم درگرفت. نبردی که در پس آن پیروزی بزرگی
 آمد. جان‌های بسیاری گرفته شد. یکی از آن‌ها ولگاست بود که خود را برای
 نجات امی فدا کرد؛ چراکه عشقی که به او داشت، همچون عشق پدر به فرزند
 بود.

و بدین ترتیب دوازده نفر از زمین محو و توده‌هایشان آزاد شدند.
 اما دوستانش از سر نوشت امی هیچ نمی دانستند؛ او ناپدید شده بود.